

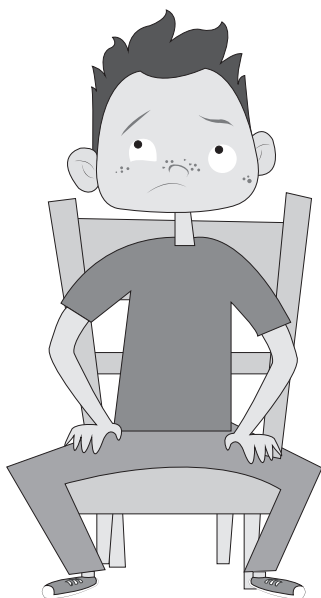
# روز تولدم منو دزدیدن؟

---

نویسنده: لوئیس سکر

تصویرگر: آدام رکورد

مترجم: جواد کریمی



سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر  
مشخصات ظاهری

شابک

یادداشت

یادداشت

موضوع

شناسه افزوده

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

ساکر، لوئیس، ۱۹۵۴ - م.

Sachar, Louis

روز تولدم منو دزدیدن؟ / نویسنده لوئیس ساکر؛ تصویرگر آدام رکورد؛

مترجم جواد کریمی؛ ویراستار هایده کرویی.

تهران: شرکت انتشارات فنی ایران، کتاب‌های نردبان، ۱۴۰۰.

۶۸ ص.؛ مصور: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

978-600-477-759-9

عنوان اصلی: Marvin Redpost : kidnapped at birth?

گروه سنی: ب.

زندگی خانوادگی -- داستان

کریمی، جواد، ۱۳۶۲ - مترجم

۱۳۰۵/۲۳۱

۸۶۶۳۴۱۳



شرکت  
انتشارات  
فنی ایران

کتاب‌های  
نردبان

## روز تولدم منو دزدیدن؟

نردبان قرمز - مهارت‌های زندگی ۷۷۸ | ماجراهای ماروین | کد کتاب ۱۹۶۳

نویسنده لوئیس ساکر Louis Sachar

تصویرگر آدام رکورد Adam Record

مترجم جواد کریمی | ویراستار هایده کرویی

مدیر هنری کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نفیسه خواستار

طراحی گرافیک آتلیه گرافیک نردبان

چاپ اول ۱۴۰۱، ۱۰۰۰ نسخه | چاپ گوه‌راندیشه

حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به شرکت انتشارات فنی ایران است.

میرعماد، شماره ۲۴، تهران ۱۵۸۷۷۳۶۵۱۱ ☎ ۸۸۵۰۵۰۵۵

info@entesharat.com ✉ entesharat.com

@nardebanbooks 📧 nardebanbooks



کاغذ این کتاب از  
جنگل‌های صنعتی  
مدیریت شده  
تهیه شده است.

## فهرست

۱. خون سلطنتی ..... ۶
۲. تو از پس هر کاری برمی آیی! ..... ۱۰
۳. ماروین پادشاه را می بیند ..... ۱۷
۴. ماروین ردپاست مرده است ..... ۲۶
۵. دوشس ..... ۳۳
۶. یک ماشین نو برای خانم ردپاست ..... ۴۱
۷. همه درست شبیه تو هستند! ..... ۴۷
۸. شماره‌ی ۸۱۲ ..... ۵۳
۹. آزمایش خون ..... ۶۰
۱۰. یک نفر در یک میلیون ..... ۶۴

## خون سلطنتی

### پایان

ماروین ردپاست مدادش را روی میز گذاشت. اولین نفری بود که انشایش را تمام کرد و آن را به طرف خانم معلم گرفت.

خانم معلم به او نگاه کرد و گفت: «من نمی‌توانم این را بخوانم.»

باید دوباره آن را پاک‌نویس می‌کرد. خانم معلم گفت: «این بار تمیزتر بنویس ماروین.»  
ماروین اخم‌هایش رفت توی هم.  
او کلاس سوم بود.  
داشتند خوشنویسی کار می‌کردند.



ماروین غرولندکنان گفت: «به خاطر این است که من  
چپ دست هستم. آدم‌های چپ دست نمی‌توانند تمیز و  
مرتب بنویسند. همه چیزشان برعکس است.»  
خانم معلم گفت: «خب، من هم چپ دستم.»  
ماروین گفت: «عجب!»  
خانم معلم جواب داد: «اتفاقاً این از خوش‌شانسی  
ماست که چپ‌دستیم و نشان می‌دهد که ما خون  
سلطنتی در رگ‌هایمان جاری است.»  
او به ماروین لبخند زد و بعد ادامه داد: «اگر یواش و با  
دقت بنویسی خوش‌خطرتر می‌شوی. مسابقه که نیست.»  
و برگشت سر جایش.  
ماروین مداخله را برداشت و با تمام سرعتش شروع  
کرد به نوشتن. این بار مجبور بود دو برابر تندتر بنویسد  
تا از بقیه عقب نماند.  
باید مطلبی درباره‌ی موضوعی که در «خبرهای تازه»  
خوانده بود می‌نوشت. خبرهای تازه اسم یک روزنامه‌ی  
کودکان بود.

## این انشای ماروین بود.

پادشاه شامپون دنبال پسر گمشده‌اش می‌گردد. اسم پسرش شاهزاده رابرت است. شاهزاده رابرت را در روز تولدش دزدیده‌اند. نه سال قبل.

امروز شاهزاده رابرت نه‌ساله است. موهایش قرمز و چشم‌هایش آبی است. شاید هم مرده باشد.

پادشاه می‌خواهد به سرتاسر دنیا سفر کند و دنبال پسر گمشده‌اش بگردد. او امیدوار است که پسرش زنده باشد. من هم امیدوارم. این هفته پادشاه به واشنگتن می‌آید.

پایان

همین که ماروین انشایش را تمام کرد، زنگ هم خورد. او انشایش را به خانم معلم داد و بعد دوید توی حیاط تا بازی کند.

ماروین نه‌ساله بود. موهایش قرمز و چشم‌هایش آبی بود.

او در یک شهر کوچک نزدیک واشنگتن زندگی می‌کرد.

## تواز پس هر کاری برمی آیی!

ماروین دوتا دوست صمیمی داشت، استوارت آلبرایت و نیک تافل.

بعد از مدرسه هر سه نفرشان رفتند خانه‌ی استوارت. نیک گفت: «نگذاری گربه‌ات بیاید تو.» نیک شجاع بود؛ یک بار با دوچرخه و با سرعت تمام از تپه‌ی مرگ پایین رفته بود، اما از گربه‌ی سفید کوچک استوارت، فلافی می‌ترسید.

ماروین فلافی را نوازش کرد.

نیک گفت: «مراقب باش، ممکن است گازت بگیرد.»

فلافی رو کرد به نیک و غرغر کرد.

ماروین گفت: «او گربه‌ی خوبی است.»

فلافی انگشت‌های ماروین را لیس زد.